

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم
رقم مغلظه بسر دفتر دانش نزنیم سر حق با ورق شعبده ملحق نکنیم
در پاسخ به نوشته استاد عبدالرسول جعفریان به بهانه درگذشت شادروان فریدون
آدمیت.

استاد گرامی، جناب جعفریان، با عرض سلام
خبر درگذشت فریدون آدمیت، من را نیز همچون بسیاری دیگر از علاقه‌مندان به ایشان
اندوهگین کرد و افسوس از آن که هرگز فرصتی برای دیدار ایشان نداشتم. با وجود این،
در من انگیزه‌ای جهت نوشتن مطلبی درباره ایشان نبود، چرا که هنوز یک پایم در
دانشگاه است و پای دیگرم در کتابخانه، دستم در نوشتن‌گند و مطلب برای مطالعه
فراوان. می‌دانستم بزرگانی هستند که او را از نزدیک و شخصاً می‌شناختند و آگاهی
ایشان درباره روحيات و اعتقادات آن مرحوم، بسیار بیشتر از منی است که در فردای
پیروزی انقلاب به دنیا آمده‌ام و آدمیت را تنها با آثارش می‌شناسم.

اما ملاحظه نوشته شما در سایت «تابناک»، انگیزه کافی را برای قلم زدن در من ایجاد
کرد. باید بگویم که رشته و موضوع پژوهش، من را نیازمند به رجوع به آثار شما می‌کند و
شناخت من از شما نیز به مانند شناختم از آدمیت از روی نوشته‌هایتان بود. همه وقت چه

در مطالعه و چه در مباحثه به لزوم مطالعه آثار شما واقف و به آن اشاره می‌کردم و کماکان نیز شما را در حوزه مطالعات تاریخی - اجتماعی، به خصوص روحانیت عصر صفوی، در زمره محققان برجسته دوره معاصر می‌دانم، اما آنچه را بر نمی‌تابم و از آن در فغانم، این است که محققى چون شما که همواره در آثارش بر سند، علیّت و منطق تکیه می‌کند، در داوری نهایی درباره اندیشمندی که از جناح فکری مخالف بوده، از غریزه‌های برخاسته از پایگاه صنفی - اجتماعی و تعارضات سیاسی خود پیروی کرده و به جای انتقاد علمی و روشمندانانه، به نفی ایدئولوژیک و شخصیتی آن مرحوم پرداخته است.

بخش اعظم نوشته شما بر مبنای همین روش نامهربانانه و احساسی است و تنها در چند سطر، آن هم به صورت «باری به هر جهت» بر نوآوری‌های ایشان صحه گذاشتید، اما در همان چند سطر به نکته بسیار مهم و صحیحی اشاره کرده‌اید:

«همه این تلاش‌ها، گام‌هایی است که به تناسب زمان برداشته شده است. کسروی و آدمیت، فرزند مشروطه از نوع غربی آن بودند و به مشروطه بومی و دینی بی‌توجه. آنان تربیت شده دوره رضاشاه و عصری بودند که پس از مشروطه در راستای دین‌زدایی از فرهنگ ایرانی حرکت می‌کرد؛ بنابراین، طبیعی بود که این‌گونه بیندیشند و بنویسند.»

این نکته بی‌نهایت ظریف است و متأسفانه، هنوز و به خصوص در ایران عمومیت دارد. می‌توان به جرأت ادعا کرد که اکثریت مطلق محققان و متفکران، بیشتر ناخودآگاهانه تا کمتر خودآگاهانه، اسیر عواملی همچون تفکر غالب عصر خود و تعصبات ذهنی خویشند و در کمال تأسف، خود شما نیز به این عارضه مبتلایید.

این عادتی بسیار قابل فهم و غریزی است که اکثریت افراد می‌کوشند که از گروه و طبقه اجتماعی و مسلک سیاسی خود دفاع کرده و آن را برحق و متعالی نشان دهند. بخش اعظم پیش‌زمینه‌های فکری و پیش‌داوری‌های اخلاقی افراد یا تحت تأثیر خاستگاه اجتماعی و تعلیمات خانوادگی ایشان و یا ناشی از تجربیات فردی در دوران کودکی و جوانی است و البته شاید آمیخته‌ای از هر دو. ابتدا یادآور شوم که کسروی و آدمیت از دو نسل متفاوت بودند؛ آدمیت اندکی پیش از کودتای رضاخان به دنیا آمد و به قولی از «بچه‌های عصر رضاشاه» بود، حال آن‌که کسروی در آغاز جنبش مشروطه شانزده ساله بود و مشروطه و چالش‌های برخاسته از آن را با گوشت و پوست خود لمس کرد. اگر به خاطرات او در کتاب زندگانی من مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که مخالفت وی با روحانیت، ناشی از تجارب شخصی وی در دوران پرتلاطم مشروطیت در آذربایجان بود و این که از قضای روزگار در محاصره انبوهی از روحانیون مخالف مشروطه بود که به

شکرانه اشغال تبریز توسط قشون روس و اهدام آزادی خواهان به دست ایشان، نامه سپاس برای تزار روس می فرستادند.

تأملات اجتماعی و گرایش های سیاسی، به علت ماهیت عاطفی، احساسی و گاه مادی خود، متمایل به ایجاد تعصب در افرادند؛ تعصبی که توان قضاوت بی طرفانه و منصفانه را به شدت تضعیف و ذهن را به پیش داوری و انعطاف ناپذیری سوق می دهد. این خطری است که برای تمام اهالی این کره خاکی وجود دارد و محققان و اندیشه ورزان نیز به شدت در برابر آن آسیب پذیرند. در این که آیا کسروی و آدمیت از این دام به سلامت جستند، جای شک و تردید فراوانی وجود دارد، اما درباره شما شکی باقی نمی ماند، چرا که با قطعیتی مثال زدنی در این وادی فرو رفته اید. تمام حواس شما متمرکز بر خصومت این دو با صنفی است که شما نیز از آن برآمده اید و چنان غضبناک بوده اید که به جای چالش فکری نظریات این دو به شیوه تحلیلی و انتقادی، به نفی ایدئولوژیک وار ایشان می پردازید.

بسیاری از مدعیان روشنفکری، فصل اول بینوایان و یکتور هوگو را که مربوط به اعمال و تأملات اسقف نیکوکار است، سرسری بررسی کرده و از آن گذشته اند. حکایت به آنجا رسید که اسقف پس از جدال سخت درونی تصمیم گرفت به دیدار کنوانسیونل در حال مرگ رود؛ یک شاه کش، کسی که به انحلال سلطنت رأی داد و به انهدام قدرت کلیسا کمر بست. اسقف و کنوانسیونل درگیر بحث شدند و در میان آن، زمانی که اسقف بر لزوم رحم و شفقت پافشاری و به قساوت بیمارگونه انقلابیون اعتراض کرد، کنوانسیونل به تندی به حقوق و مزایای بالای اسقفی، سفره رنگین و کالسکه شخصی او اشاره کرد، ناگاه از این که این اسقف برخلاف بسیاری از هم سلکانش، تمام این مزایا را به فقرا واگذار کرده بود. اسقف نیازی به افشای این فضیلت ندید و تنها پرسید: «برایم توضیح دهید که چطور حقوق گزاف، کالسکه و سفره رنگین من ثابت می کند که رحم و شفقت از فضایل نیستند، این که نوع دوستی وظیفه نیست و این که خشونت انقلابی غیر قابل تحمل نبود.»

کنوانسیونل با فروتنی پاسخ داد: «من را ببخشید، از حد ادب خارج شدم و بداخلاقی کردم... ما مشغول بحث درباره عقاید من هستیم و من باید به شما براساس برهان و دلیل جواب دهم. ثروت و موقعیت شما، به من برتری داد که از آن سوء استفاده کردم. متأسفم.»

از شما می خواهم توضیح دهید که چطور حملات بعدی کسروی به تشیع و تأملات

لاییک و به قول شما الحادی آدمیت، برهان قاطعی است جهت نفی هر آنچه آنان درباره مشروطه نوشته‌اند؟ نامهربانی شما به حدی است که نفی ایدئولوژیک خود را به برجسته‌ترین اثر آدمیت امیرکبیر و ایران نیز عمومیت دادید. ملی‌گرایی و اعتقاد آدمیت به جدایی دین از سیاست، الزاماً به معنی دشمنی او با روحانیت و تحریف تاریخ به نفع این عقیده نمی‌شود، کما این که روحانی بودن شما لزوماً موجب قلب حقیقت به نفع روحانیت نمی‌شود؛ مطلبی که همواره مایه مشاجره من با برخی از هم‌سلکانم بوده و امیدوارم همچنان قادر به دفاع از شما باشم.

اشاره گذرای شما به تشابه شادروان آدمیت با مرحوم احمد فریدید، موردی بود که در آن از نامهربانی هم فراتر رفته‌اید. بگذریم که آدمیت مطلقاً فیلسوف نبود و به گفته خودتان محقق بود علاقه‌مند به تاریخ فکری و فرهنگی مشروطه، در حالی که فریدید فیلسوفی بود عرفان‌پژوه.

آشنایی اینجانب با فلسفه اندک و با افکار احمد فریدید بسیار کمتر است، با وجود این، می‌توانم هزار و یک دلیل بیاورم که چرا مقایسه آدمیت با فریدید نهایت بی‌لطفی است. اکثریت معاصران شهادت می‌دهند که فریدید به داشتن مرید بسیار علاقه‌مند بود، همین از نظر شخصی برای من مشکل‌آفرین است، چرا که مرید و مرادی از نوع فکری و فلسفی - و نه نوع روحی و عرفانی - را در تضاد مطلق با شیوه تفکر انتقادی می‌دانم که جوهره اصلی فلسفه و روش تحقیق بی‌طرفانه و علمی است. تا آن‌جا که می‌دانم، آدمیت به شدت از این رابطه‌گیران بود و گوشه انزوای خود را حسودانه پاسداری می‌کرد. جدای از این، فریدید هیچ‌گاه در عمر خود دست به قلم نشد و اثری از خود باقی نگذاشت. تنها مدتی قبل مریدان ایشان برخی از سخنرانی‌های وی درباره مشروطیت را به روی کاغذ برده و به عنوان مقاله منتشر کردند. آنچه از آن سخنرانی‌ها یافتیم، پراکنده‌گویی‌هایی بود، مایه سردرد و سرشار از لفاظی، مغلطه و کلی‌گویی، حال آن‌که آدمیت در بیش از ده جلد آثار خود به جزئیات خود را بی‌نهایت حساس نشان داده و از تلقین و کلی‌گویی بری بوده است.

تا آنجا که از اشخاص ثالث شنیده‌ام، در سخن گفتن بسیار وزین بود و عفت کلام را همواره نگاه می‌داشت.

سخن طولانی شد و مطلب همچنان فراوان. استاد گرامی جناب جعفریان! در این نوشته غرض ورزی نکردم و سعی هم ندارم که عقاید شادروان آدمیت را عاری از خطا و متعالی نشان دهم. بر حسب اتفاق با نظر شما درباره دخالت انگلیس در قضیه بست‌نشینی

مشروطه‌خواهان در عمارت قلهک موافقم. اسناد وزارت خارجه انگلیس و خطرات
افرادی همچون ناظم‌الاسلام و تقی‌زاده به حد کافی گویای این دخالت است، اما از سوی
دیگر، با ادعای آن که «مشروطیت از دیگ پلوی سفارت انگلیس در آمد» مخالفم.
تغییرات اجتماعی با دسیسه‌چینی سیاسی تحت تأثیر قرار می‌گیرند، اما خلق نمی‌شوند
و تنها با تحقیق نظام‌وار می‌توان به عوامل و عناصر مؤثر در آنها پی برد. انگیزه من آن
است که بتوانم توان تفکر انتقادی و قضاوت خود را در برابر مداخلات خودآگاه و
ناخودآگاه ناشی از موقعیت اجتماعی و تمایلات سیاسی خویش بیمه کنم و دیگران را
نیز به این کار وادارم.

سخن جورج اورول در این باره همیشه روشنگرانه است: «هر چه بیشتر بر تعصبات
سیاسی خود آگاه باشیم، می‌توانیم بیشتر سیاست‌ورزی کنیم، بی آن‌که اصول اخلاقی و
فکری خود را به پای آن بریزیم.»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

منتشر شد:

فرهنگ معاصر

پویا

انگلیسی - فارسی

دکتر محمد رضا باطنی

و دستیاران

فرهنگ معاصر - خیابان دانشگاه - شماره ۴۵

تلفن: ۶۶۹۵۲۶۳۲ - ۶۶۲۶۵۵۳۰